

۱۳۸۳۴۵۲

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ ایرانیان با تورانیان

ابوالقاسم فردوسی

ترجمه و کوشش: سمیه محمدی



۲۵۶۶۸۶۱

سرناسه فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. عنوان قراردادی: شاهنامه برگزیده.
عنوان و نام پدیدآور: جنگ ایرانیان با تورانیان / تألیف ابوالقاسم فردوسی؛ به
کوشش سمیه محدی. مشخصات نشر: تهران: بورس کتاب بهزاد، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص. شابک: ۷-۱۴-۷۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت
فهرست‌نویسی: فیفا. فروخته: برگزیده شعارهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر
فارسی قرن ۴. شناسه افزودن محدثی، شماره، ۱۳۵۸. گردآورنده. رده‌بندی کنگره:
۱۳۹۴ ۱۴ ش/ PIR۴۴۹۱. رده‌بندی ی‌سی: ۸۱/۲۱. شماره کتابشناسی:

۴۰۵۰۰۳



برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ ایرانیان با تورانیان

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: سمیه محمدی

ناشر: انتشارات بورس کتاب بهزاد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

۵۰۰ جلد

شابک: ۷ - ۱۱ - ۷۶۴۲ - ۶۰ - ۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰ ریال



میدان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین فخرآزی و ۱۲ فروردین، پلاک ۸

تلفن: ۶۶۹۵۵۲۱۳

فهرست

۹	مقدمه
۱۹	رزم کیخسرو با شیده پسرِ افراسیاب
۲۵	گریختن افراسیاب از گنگ
۲۸	زنهار دادن خسرو خویشان افراسیاب را
۳۳	پند دادن کیخسرو ایرانیان را
۳۵	نامه‌ی خسرو به کاووس به نوید فیروزی
۳۷	آگاهی یافتن خسرو از رفتن افراسیاب با لشکر فغفور
۴۱	نامه‌ی افراسیاب به کیخسرو
۴۳	جنگ ایرانیان با تورانیان

- ۴۶ شیخ‌ن کردن افراسیاب بر کیخسرو و شکست یافتن
- ۴۸ رسول فرستادن حاقان بن نزد کیخسرو
- ۵۳ برگزیدن افراسیاب را بر ره
- ۵۷ فرستادن کیخسرو و بندگان را گنج کاووس
- ۶۴ پاسخ نامه‌ی خسرو از کاووس شاه
- ۶۶ پیغام فرستادن کیخسرو نزدیک قورچین و شاه مکران
- ۷۰ رزم کیخسرو با شاه مکران و کشته شدن شاه مکران
- ۷۵ درگذشتن کیخسرو از آب زره
- ۷۹ رسیدن کیخسرو به گنگ دژ
- ۸۲ بازگشتن خسرو از گنگ دژ به سوی سیاوش‌گیرد
- ۸۸ بازگشتن کیخسرو از توران به ایران زمین
- ۹۱ بازآمدن کیخسرو به‌نزد نیا
- ۹۵ گرفتار شدن افراسیاب بر دست هوم از نژاد فریدون

- ۹۸ گریختن افراسیاب از دست هوم
- ۱۰۱ آمدن کاووس و خسرو نزد هوم
- ۱۰۵ گرفتار شدن افراسیاب بار دوم و کشته شدن او و گرسیوز
- ۱۰۸ باز آمدن کاووس و خسرو به مانیان
- ۱۱۰ مردن کیکاووس
- ۱۱۶ پژوهش کردن بزرگان از بار بستن کیکاووس

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ رنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سراینده‌گان و گوینده‌گان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بررسی تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبه، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده و به واسطه همین بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از

بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوسی بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوستا فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می برد در تمام ایامی خود را از دست می دهد و در پایان عمر تهیدست می شود چرا که عشق به ایران ایران را تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آند که در خطر نیستی و فراموشی می دید احیا کند و بتواند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و بیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدای کریم تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش برآید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ و داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی

را بر این دست نه بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زد. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنج‌ایده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی برد و آن فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خیر و بر این گونه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که سرری کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهای مشغول بوده

و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم برن و باران و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از نویسندگان دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تک متا، یک چو بیژن در میان چاه او من
 ثریا چون منیژه بر سر شاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشارتی به داستان بیژن می‌بینیم:
 در ایوان‌ها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن، منتهی حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌برده‌اند. فریب سی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاد از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دانشنامه دیده

می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاقیت:

به پیچ بد بد خوشتن بیژنا	که چون رزم سازم برهنه تن
زتورانیان من بزمین تنجرا	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد او خجرا	به چربی کشیدش به بند اندرا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمنا	خزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد در استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم داستان، درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم را جای خود را بدو

تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگ‌ترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه نمی‌گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و خوشیده‌یی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن بردا آن نبود	جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیر ارش	جسزاز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باع بایستم	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که ارا کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشست از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار

فقر و تهیدستی را به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه مد لوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که این منظمه ریایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	سزودم کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گشت بهم پیش مزدورشان
جز احسنت ازیشان نبد بهرهم	بگفت از رخ احسنتشان زهرهم
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روش من بسته شد

در چنین حالی بود که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت

دهقان راده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به ماعری داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبوده به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه را سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی را ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از آخرین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. آنچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمای و قفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نظامی و دینی است.

فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و از ترکانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنام‌های فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند مشی‌بیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از حاشای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشته‌ده و بردارکننده هر معتزلی و هر دینی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که کرد و زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با آرده مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از داد و کثرت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه این آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از رات به طوس و

از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بی‌نیغ و سمر دل‌رزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» درگذشت و در انگی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.